

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

تحقق دموکراسی دینی، و دفع شر اصلاح طلبان

اگر اندکی دقت کنیم می بینیم که در اردوگاه سکولار دموکرات های انحلال طلب چه نفس راحت کشیدنی ممکن شده است. چرا که اگر کسی حسن روحانی (فریدون سابق) را «منتخب مردم» می شمارد و معتقد است که سپاه و رهبر در برابر درایت خاتمی و رفسنجانی کیش و مات شده و نتوانسته اند در نتیجه انتخابات دست کاری کنند، خودبخود باید پذیرفته باشد که این یک «انتخابات آزاد» بوده است و رأی اعلام شده رأی واقعی مردم است و حسن روحانی (فریدون سابق) هم باید از دل اصلاح طلبی اسلامی بیرون آمده باشد.

esmail@nooriala.com

در ایران «انتخابات»ی برگزار شد، از عده ای، که برخی شان چهره های مهم سیاسی حکومت بودند، سلب صلاحیت شد، هشت نفری از غربال شورای نگهبان گذشتند، دو نفری اعلام انصراف کردند و از میان شش نفری که باقی ماندند نام «حجة الاسلام و مسلمین حسن روحانی (فریدون سابق!)» بعنوان رئیس جمهور منتخب ایران اعلام شد. شماری از جوانان ایران به خیابان ها ریختند و شادی ها کردند که «احمدی نژاد رفت» و «روحانی آمد»، عده ای این واقعه را «مشت محکم مردم بر دهان رهبر» دانستند، عده ای خود را مشغول پس گرفتن قسطی رأی چهار سال پیش خود دیدند، هاشمی رفسنجانی رد صلاحیت شده آن را دموکراتیک ترین انتخابات خواند، اصلاح طلبان مدعی آن شدند که به مدینه فاضله خود رسیده اند، رهبر و سپاه هم این انتخابات را نماد و نمونه ای از محصولات «موکراسی دینی» خواندند و بخود و ملت ایران تبریک گفتند. طرفداران «شرکت در انتخابات بهر قیمت که شده» نیز شادی خود را از اینکه ملت ندای تحریمیان را نادیده گرفتند پنهان نکرده و به تحریمیان خاطر نشان کردند که از راه همین «رخنه های انتخاباتی» است که ملت اراده خود نشان می دهد و تحمیل می کند. بدینسان، در ایران انتخاباتی انجام شد که گویا بازنده ای نداشت.

اما این «انتخابات» برای ما «سکولار دموکرات های انحلال طلب» نیز دست آوردهای کمی نداشت. و من می خواهم، دور از هیاهوی بحث پیرامون «مهندسی انتخابات» و «آزاد بودن آن» و یا درست بودن (یا نبودن) شمارش آراء و غیره بر همین دست آورد اخیر اشاره کنم.

سه سال و نیم پیش، طی گفتاری که در تورنتوی کانادا داشتم به این نکته اشاره کردم که بین ما سکولارهای دموکرات انحلال طلب و «حکومت اسلامی» میدان نبردی وسیع قرار دارد. آن سوی میدان لشکر جرار و خونخوار رژیم اسلامی است، با تعداد کم و قدرت تهاجمی و آتش زیاد؛ و این سوی میدان مائیم، بسیار گسترده تر از آنچه خود فکر می کنیم اما متفرق و پراکنده و بی مرکز؛ و به همین اگر در ایرانیم محکوم به سکوتیم یا اگر سخنی می گوئیم به داغ و درفش مبتلا می شویم و، اگر در خارج از ایرانیم، رژیم و عوامل اش در میان مان چنان رخنه کرده و تفرق آفریده اند که مهمترین احزاب و گروه های سیاسی مان تبدیل به زائده ها و «آپاندیس» های اصلاح طلبان حکومتی شده اند. اما اینها تمام «شرح صحنه» نیست. بین ما و «آنها» یک مانع بزرگ هم قرار دارد که راه رویارویی مستقیم دو طرف مبارزه را

سد می کند و آن، وجود لشگر بزرگ اصلاح طلبانی است که در پی شکست حکومت شان در سال 1384 و برآمدن قوم الظالمینِ اوباش احمدی نژادی، بخارج از کشور آمده اند، ژست اپوزیسیون بخود گرفته، در هر سوراخ و سنبه ای از رسانه های مکتوب و تصویری و شنیداری نفوذ کرده، و به نفع حفظ وضع موجود تا اطلاع ثانوی و رسیدن دوباره به قدرت به کشتن صدای سکولار دموکراسی مشغول بوده اند. آنها بوده اند که در بوق های دیداری - شنیداری کشورهای غربی، بیشتر از ما، از نبود «آزادی» و «انتخابات آزاد» و «سیاست های غلط» و غیره گفته و نوشته اند و کوشیده اند رؤیای آقای مهندس میرحسین موسوی را، در مورد احیاء و اجرا کردن «اصول مغفوله» قانون اساسی جمهوری اسلامی» زنده نگاه دارند و در این راه به گستراندن نظریهء خواست «اجرای انتخابات آزاد بوسیلهء حکومت اسلامی» پرداخته و چنان تاخته اند که سکولار دموکرات های متشتت و گردن شکسته به گرد پای شان هم نرسیده و حتی برخی شان - با حفظ نام و نشان سکولار دموکراسی یا حتی در ژست حداقلی - اتحاد برای دموکراسی (با امتناع از افزودن صفت سکولار به دموکراسی) - به اردوگاه این اصلاح طلبان آمده با پاسپورت رسمی به خارج کشور پیوسته اند. «اصلاح طلبان دور افتاده از قدرت سیاسی» ایران را در خطر حملهء خارجی و تجزیهء داخلی یافته و فریاد برکشیده اند که با دور نگاهداشتن اصلاح طلبان از قدرت و محوم کردن مردم از درایت های سیاسی آنان، این هر دو قطعاً محقق خواهد شد. آنها اعلام کرده اند که سکولار دموکرات های انحلال طلب «چالپی ها» و «کرزای ها» ئی بیش نیستند که منتظرند تا، سوار بر تانک های امریکائی - اسرائیلی، در تهران بقدرت برسند. اما همان ها بیشترین لابی ها را در کشورهای غربی بر پا کرده و خواستار برسمیت شناخته شدن خویش همچون آلترناتیو رژیم بوده اند.

فضائی که اصلاح طلبان و «آپاندیس» هاشان در خارج کشور ایجاد کرده بودند چنان بود که بقدرت رسیدن اصلاح طلبان خاتمی چی در تهران معادل واقعی پایان حکومت جبار اسلامی و آغاز حکومت اسلام رحمانی محسوب می شد؛ حکومتی که لبخند زن و گشاده رو و اهل تعامل و تسامح و تساهل است و به کسی زور نمی گوید و چیزی را بر مردمان تحمیل نمی نماید و با گستراندن مفاهیمی همچون «دموکراسی دینی» و «نهاد های مدنی» یا «مدینه النبی ای» آسایش و خوشبختی را به ایرانیان باز می گرداند.

این همه را گفتم تا این سخن یار و همراهم، شکوه میرزادگی، را [در مقالهء اخیرش](#) تکرار کرده باشم که - خوشبختانه - در انتخابات اخیر گویا اصلاح طلبان عاقبت به مدینه شان رسیده اند و برای بقدرت رساندن حسن روحانی (فریدون سابق) تا حد قربانی کردن «عارف» شان هم پیش رفته اند و اکنون - آنچنانکه از این همه مقاله و تفسیر شادمانه جدی نویس و طنز نگار اصلاح طلب شان بر می آید - به آرزوی خود رسیده و واقعیت معجزات موسی وار «دموکراسی دینی» را به اثبات رسانده اند.

و اگر اندکی دقت کنیم می بینیم که در اردوگاه سکولار دموکرات های انحلال طلب چه نفس راحت کشیدنی ممکن شده است. چرا که اگر کسی حسن روحانی (فریدون سابق) را «منتخب مردم» می شمارد و معتقد است که سپاه و رهبر در برابر درایت خاتمی و رفسنجانی کیش و مات شده و نتوانسته در نتیجهء انتخابات دست کاری کنند، خودبخود باید پذیرفته باشد که این یک «انتخابات آزاد» بوده

است و رأی اعلام شده رأی واقعی مردم است و حسن روحانی (فریدون سابق) هم باید از دل اصلاح طلبی اسلامی بیرون آمده باشد که این چنین وعده می دهد که: تورم را خواهد کاست، با دنیا آشتی خواهد کرد، به استادان و فرهیختگان مظلوم احترام خواهد گذاشت، زندانیان را - در حد ممکن و مقدور - از زندان و حصر بیرون خواهد کشید، از طریق تعامل و گفتگو تحریم های اقتصادی را رفع خواهد نمود، و آزادی را «برخواهد گرداند!»

اینگونه است که می توان هم اکنون عطر این مزده را از نسیم صبا گرفت که برای مدتی شر «اصلاح طلبان» و «علاقمندان به انتخابات آزاد به دست حکومت اسلامی» از سر سکولار دموکرات های انحلال طلب کم شده و چه بسا که برخی از اصلاح طلبان صادق و ساده دل که می اندیشیده اند حکومت اسلامی هم آدم بشو است و می توان در راستای اصلاح آن کوشید نیز، در پی برکشیده شدن یکی از سفاک ترین امنیتی های رژیم به مقام ریاست جمهوری، از اصلاح طلبی دل برکنده و به اردوگاه انحلال طلبان پیوندند. ریزش نیروها امر تازه ای نیست و در هر تحول سیاسی امکان تحقق آن وجود دارد. با این همه اما در اردوگاه سکولار دموکرات های انحلال طلب هنوز خبر چندانی وجود ندارد. آنها چهار سال را صرف جدل هائی کرده اند که در خارج از ایران راه حلی ندارند. در این «خارج کشور» نه انتخابات بین جمهوری و پادشاهی ممکن است و نه تصمیم گیری در مورد چگونگی پیدایش حکومتی نامتمرکز. در نتیجه، اینگونه «اختلافات لاینحل در خارج کشور» تنها بصورت عایقی در سر راه اتحاد نیروها - برای برآوردن آرزوی ایجاد یک جایگزین انسانی، متمدن و حقوق بشری برای حکومت اسلامی - عمل کرده اند و هنوز علائمی از اینکه این اردوگاه قصدی برای استفاده بهینه از آنچه در ایران پیش آمده داشته باشد وجود ندارد.

اما انتخاب حسن روحانی (فریدون سابق) و شادمانی بخشی از مردم، یک معضل تاریخی را نیز از سر راه سکولار دموکرات ها بر می دارد. بهر حال این یک واقعیت انکارناپذیر است که بخش عمده ای از این نیروهای سکولار دموکرات کنونی در «انقلاب مشروعهء 57» شرکت داشته و علیه شاه و له خمینی عمل کرده اند. شادمانی مردم در روزی که «شاه رفت» یا روزی که «امام آمد» واقعه ای اصیل بوده است. اینکه مردم در رفتن شاه نقل و شیرینی پخش می کردند و در آمدن خمینی خیابان ها را از برگ گل می پوشاندند واقعیت هائی تاریخی اند. و سه دهه است که این نسل، به همین دلیل، از فرزندان و نوادگان اش شکوه و شکایت و نفرین شنیده است و شرمنده از کردهء خویش یا با جان کدنی وصف ناپذیر به جبران خطایش پرداخته و در این راه مصائب و مرگ فراوان دیده است، و یا سرافکنده به کنجی، خانقاهی، میکده ای، شیره کش خانه ای پناهنده شده و در عین حال شماتت دزدان و غارتگران رژیم پیشین را نیز تحمل کرده و کوشیده است فراموش کند که برخاستن در برابر ظلم و استبداد حق هر ملتی است حتی اگر در پشت بند آن از تحقق آرزوها خبری نباشد. در واقع ننگ تن در دادن به خمینی غرور برخاستن در برابر دیکتاتوری را شکسته است.

و حال، این روزها، ما شاهد نمونه کوچک تری از آن شادمانی های سال 57 هستیم. نسلی آمده است تا پیروزی «احمدی نژاد رفت» و «روحانی آمد» را جشن بگیرد و من یقین دارم که این جشن گیرندگان نیز بزودی پاسخگو و شرمنده فرزندان و نوادگان خود خواهند شد.

اما در این میان تفاوتی شگرف نیز در کار است. نسل انقلابی 57 علیه استبداد برخاست، رژیم را شکست و «بهار آزادی» را فراخواند بی آنکه تجربه ای در مورد حکومت اسلامی، به معنای حکومت آخوند ها و اراذل دور و برشان، داشته باشد؛ بی آنکه فهمیده باشد که زیر عمامه سیاه یک مرجع تقلید و آیت الله العظمی سر ضحاک خون آشامی قرار دارد که می تواند قتل عام کند و جنگی خانمان سوز را هشت سال تمام ادامه دهد و با خونسردی بگوید که من در پیش از پیروزی انقلاب «خدعه» کردم که آن وعده های شیرین را از پاریس روانه ایران نمودم. نسل 57 این همه را نه دیده و نه شنیده بود و، پس، ساده دلانه در مسیر قاتل خود و فرزندان اش به پایکوبی پرداخت. اما من نمی دانم که این جشن گیران کنونی خیابان های تهران به فرزندان خود چه توضیحی خواهند داد در مورد اینکه چرا در پی تجربه 34 سال حکومت اسلامی و مشاهده صورت های غلمانی و رحمانی و قاصم الجباری آن، در سال 92 خورشیدی برای اعلام ریاست جمهوری کسی که در سال 76 رهبری سرکوب دانشگاه را بر عهده داشته، همواره جزو مجلس و مجمع تشخیص مصلحت رژیم بوده، خود اعلام کرده که - در جریان مذاکرات اتمی - مغرب زمین را فریب داده و برای بمب سازان اسلامی وقت خریده است، به پایکوبی مشغول بوده اند؟

و سخنم را - بر مبنای انتخابات اخیر - با نکته ای در مورد «انتخابات آزاد»، که بیش از دو سه سالی است سرهامان را گرم کرده، به پایان برم و آرزو کنم که عناصر صادق معتقد به این نظریه شوم نیز از خواب گران برخیزند و دریابند که چرا حداقل نتیجه کارشان آب ریختن به آسیاب دشمن خونخوارشان است، همان آسیابانی که یزدگرد ساسانی را سر برید و از خون ایرانیان سنگ آسیاب خود را چرخاند و هرگز از دشمنی با آنچه که ایرانی است دست برنداشته است.

داستان ساده است. هر انتخابی دو صورت دارد: یا «آزاد» است و یا «مقید». یعنی، بقول شیخ ما!، انتخاب آزاد وقتی است که در آزادی انجام گیرد و انتخاب مقید آن است که انتخاب کننده و انتخاب شونده ناگزیر باشند از قیود و فیلترهایی رد شونده که جملگی سلب کننده آزادی آنهاست. در این میان شق سوم وجود ندارد و تئورسین های تبدیل انتخابات مقید به انتخابات آزاد نیز خود بهتر از بقیه می دانند که شرط رسیدن به «آزادی انتخابات» برداشتن و رفع قیودی است که بر دست و پای انتخاب کننده و انتخاب شونده بسته شده اند؛ و، در عین حال، مجری انتخاباتی که تنها به مدد آن قیود در کار خود مشروعیت دارد نیز می داند که، بی آن قیود، اولین قربانی خود اوست.

حرفی تکراری است که بگوئیم قانون اساسی حکومت اسلامی به هزار و یک دلیل، از جمله پای بندی اش به شریعت فرقه دوازده امامی، و داشتن مذهب رسمی، و قائل شدن به حق استثنائی جماعت آخوند (خبرگان!)، و داشتن ولی «فقیه»، به هیچ روی نمی تواند زمینه ای برای انجام انتخاباتی آزاد باشد؛ چه رسد به اینکه «مجری انتخابات» حتی همان قانون مقیدساز را هم به درستی عملی نکند

آنچنانکه صدای «میرحسین» درآید که انتخابات این حکومت با همان قانون اساسی نمی خواند و قیودش بسا بیشتر از قیود مندرج و مستتر در آن سند است.

مثلاً، دیده ایم که اصلاح طلبان همواره از دست نظارت استصوابی (صواب بینی و صلاح سنجی) شورای نگهبان نالیده اند و در این «نالش» دائم به این عقیده رسیده اند که اگر نظارت استصوابی برداشته شود و شورای نگهبان نتواند هرکس را که خواست رد صلاحیت کند، در آن صورت کشور به انتخابات آزاد خواهد رسید. معنای این نظریه جعلی آن است که اگر نظارت های افزوده شده بر قیود درونی قانون اساسی برداشته شود «انتخابات آزاد» - در معنای مورد نظر اصلاح طلبان - متحقق خواهد شد و آنها خواهند توانست به قدرت برگردند و حکومت اسلامی را چنان اداره کنند که موی از دماغ کسی جاری نشود!

و معنای «دموکراسی دینی» هم که می گویند همین «انتخابات مقید به قانون اساسی اسلامی» است که از همه جایش بوی گند استبداد و تبعیض همه جانبه بر می خیزد. می خواهم بگویم که دشمنان سکولار دموکراسی بهتر از خود آنها در بکار بردن کلمات و عبارات خویش آگاه و دقیق اند. وقتی خامنه ای می گوید «حضور خیره کننده ایرانیان در انتخابات نشان دهنده رشد فزاینده سیاسی و پای فشردن بر "مردمسالاری دینی" است» دقیقاً مشغول یادآوری این نکته است که شرکت کنندگان در انتخابات و جشن گیرندگان پیروزی حسن روحانی، در واقع، همه قیود اختراعی حکومت اسلامی و فروافکنده شده بر آزادی هاشان را پذیرفته و در داخل آن است که به «دموکراسی» رسیده اند و این «دموکراسی» - یا به تعبیر او، این «مردم سالاری» - از آنجا با دموکراسی آرمانی فاسقان و فاجران و مفسدان غریزه تفاوت دارد که به صفت شکوهمند «دینی» مقید است. و، بالاخره، در یک فرمولبندی نهائی، می توان گفت که «دموکراسی دینی» صورتی از انتخاب های «مقید» است و، در نتیجه، به هیچ روی «آزادی» را بر نمی تابد؛ حتی اگر این آزادی در مصوبه بین المجالس پاریس در مورد «انتخابات آزاد و منصفانه» تعریف شده و حکومت اسلامی هم امضای خود را پای آن سند گذاشته باشد.

خانم ها، آقایان! «انتخابات آزاد در حکومت اسلامی» یعنی - حداکثر - استقرار «مردم سالاری دینی» که از طریق آن - باز هم حداکثر - می توان شعبده بازی همچون حسن روحانی (فریدون سابق) را بیرون کشید و به تخت نشستن اش را در خیابان های اسلام زده به شادمانی های عمیقاً غمناک نشست.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>